

جلسه ۱۰

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث دیگری که عنوان فرمودند «المناقشة فی القاعدة» خب در امر رابع گفتیم که اگر هر دو طرف قیاس؛ هم ملازمه، هم نفی تالی با حجت باشد این قاعده حجت است و نتیجه حجت خواهد بود اما قد یقال که این قاعده حجت نیست یعنی اگر توجه به یک خصوصیتی بکنیم ما قطع به ملازمه پیدا نمی‌کنیم یا اطمینان به ملازمه پیدا نمی‌کنیم یا حجتی بر آن ملازمه قائم نمی‌شود. چرا؟ چون به دو جهت. جهت اول نقض است که ما اموری داریم که این‌ها مبتلی به همگانی بوده است و حالا هم هست ولی در ازمنه بسیار بیشتر و فراوان‌تر در عین حال حکم آن اختلافی بوده روشن نشده. پس این که می‌گویید اگر یک چیزی همگانی بود، مبتلی به همه بود این ملازمه دارد با این حکمش روشن بشود؟ نه چنین چیزی نیست. از باب نمونه می‌فرمایند که حکم ماء بئر. خب ازمنه فراوانی گذشت که فقهاء فتوا می‌دادند که ماء بئر به مجرد ملاقات با نجس نجس می‌شود و با نزع این پاک می‌شود طاهر می‌شود. خب بیشتر مردم آن زمان‌ها، زمان‌های ائمه علیهم السلام و تا خیلی از زمان‌های بعد از ائمه علیهم السلام چاه مورد ابتلا و استفاده... آب چاه و این‌ها مورد ابتلا بوده در همه امکانه‌ها معمولاً این جوری بوده. همین قم هم بله ما که بچه بودیم منزل پدر بزرگ ما چاه بود، چرخ چاه داشت و ما خودمان با چرخ چاه آب می‌کشیدیم برای این که داخل حوض بریزیم. مسجد مبارک جمکران مشرف می‌شدیم در آن سنین کوچکی، بیرون مسجد جمکران یک چاهی بود، سر آن هم یک چرخ چاهی بود همان جا آب از چاه می‌کشیدیم، وضو می‌گرفتیم بعد می‌رفتیم مسجد، یکی دو نفر عصر جمعه مثلاً آن جا بودند نماز می‌خواندند و حالا این عظمت پیدا شده و این‌ها. معمولاً از آب چاه استفاده می‌شد. قدمای اصحاب، فتوای مشهور عند قدمای اصحاب تنجس ماء بئر است به ملاقات نجاست ولی عند المتأخرین، معروف عدم تنجس است. خب این ماها که مثلاً الان قائله عدم تنجس هستیم می‌توانیم این جوری استدلال کنیم بگوییم اگر تنجس بود لظهر و بان و حیث این که لم یبین پس معلوم می‌شود تنجس نبوده؟ و حال آن چیزی که ما الان قائل هستیم که شریعت فرموده، فقهای امروز ما قائل هستند به این که شریعت فرموده

پاک است، نجس نمی‌شود مگر این که طعم و ریح و بوی آن عوض بشود یا رنگ آن عوض بشود. پس بنابراین این مثال‌ها نشان می‌دهد که این قاعده درست نیست. این جواب نقضی.

و اما جواب حلی این است که ظروف ائمه علیهم السلام یک ظروف ویژه‌ای بوده که مثل وجود تقیه و تدبیراتی که ائمه علیهم السلام به کار می‌گرفتند برای این که شیعه محفوظ بماند در آن کشاکش روزگار آن زمان‌ها شیعه محفوظ بماند، شناخته نشود از کید اعداء و دشمنان و این‌ها محفوظ بمانند، از بین نروند شیعیان و به طور کلی شیعه از صفحه روزگار محور بشود که یکی از تدابیری که ائمه علیهم السلام به کار گرفتند این است که اختلاف در قول و فتوا برای آن‌ها ایجاد کنند. فلذا در روایات هم هست که ما گاهی به یکی می‌گوییم، یک عده‌ای می‌آیند سؤال می‌کنند می‌گوییم این واجب است، به یک عده می‌گوییم که حرام است. تا این‌ها معلوم نشود که این‌ها طایفه واحده هستند، این‌ها یک مذهب دارند. می‌گویند نه این‌ها با آن‌ها ربطی ندارند آن‌ها می‌گفتند واجب است، مثلاً آن‌ها می‌گفتند نماز جمعه واجب است، می‌رویم پهلوی این‌ها، این‌ها می‌گویند حرام است، مگر این‌ها می‌شود مذهب‌شان واحد باشد. برای این که این‌ها شناخته نشوند این «إنّ اختلاف امتی رحمة» یکی از معانی آن همین است، صاحب حدائق فرموده برای این است که با این اختلاف ما شما را حفظ کردیم که شناخته نشوید که شما فئه واحده هستید، اهل مذهب واحده هستید. فلذا است با توجه به این ولو امر مبتلی به باشد اما ممکن است که بله خود ائمه عمداً دو جور، سه جور جواب داده باشند. پس این که لو کان لبان به خاطر این که یک جواب باید باشد همگانی بوده نه، این اشکالی است که حالا می‌شود. ببینیم از عهده این اشکال و جواب این اشکال می‌توانیم بریباییم یا نه؟

«المناقشة فی القاعدة: أن المناقشة فی القاعدة تارةً تكون بالنسبة» به اصل قاعده که اصلاً این قاعده اصلاً درست است یا نه؟ «و آخری بالنسبة الی عمومیتها» که آیا همه جا می‌شود از آن استفاده کرد؟ ولو اصلش درست باشد همه جا می‌شود از آن استفاده کرد یا نه؟

«اولاً المناقشة فی اصل القاعدة: نوقش فی اصل القاعدة تارةً بالنقض و آخر بالحل. أما النقاش نقضاً فبمورد کان المشهور عند القدماء فی المسألة التي یعمّ به الإبتلاء حکماً غیر الحکم الذی اشتهر عند المتأخرین» نقض به مواردی است که می‌بوده است مشهور پیش قدماء در مسأله‌ای که «یعمّ به الإبتلاء» در یک مسأله‌ای که ابتلاء به آن گستردگی داشته، عمومیت داشته «کان المشهور عند القدماء» خبر کان چی؟ «حکماً غیر الحکم الذی اشتهر عند المتأخرین» یک حکمی بوده که غیر حکمی است که پیش متأخرین مشهور شده. «کما فی مسألة انفعال الماء» انفعال

و متنجس شدن ماء بئر. «حيث نُسبُ الى مشهور القدماء انفعاله بملاقاة النجس» اگرچه امور ثلاثه اش که رنگ و بو و مزه باشد عوض نشود. «و الى المتأخرين» یعنی نُسبُ الى المتأخرين «عدم انفعاله بل ادعى التسالم على ذلك بينهم» ادعا شده که بین متأخرین تسالم بر عدم انفعال است تقریباً. البته در معاصرین ما، مرحوم آقای آسید احمد خوانساری رضوان الله عليه، ایشان از کسانی بود که حالا یا احتیاط واجب می‌کرد یا فتوا می‌داد به انفعال، مثل قدماء. ولی تقریباً کاد آن یکنون متفقاً می‌گویند نه. «فإن هذه المسألة كانت مورد الإبتلاء فى الأزمنة السابقة كثيراً فكيف لم يشتهر الحكم به عند القدماء» چطور این مشهور نشده؟ این قاعده اتفاقاً خلاف آن که الان متأخرین می‌گویند اثبات می‌کند. ما الان می‌گوییم پاک است دیگه، می‌گوییم منفعل نمی‌شود. خب بگویند آقا اگر منفعل نمی‌شد لإشتهر و بان، چون همه به آن احتیاج داشتند. و چون لم يشتهر و لم یبین پس معلوم می‌شود عدم انفعال درست نیست بلکه انفعال درست است. خب اگر طبق این قاعده بخواهید حساب بکنید باید بگویید که انفعال درست است، و حال این که متأخرین دارند می‌گویند عدم انفعال. پس این نقض است. دیگر چه مثالی بهتر از این می‌توانیم پیدا کنیم که این همه ابتلاء بوده و این فتوا در آن بوده. این اشکال نقضی.

«و أما حلاً» نقاش حلی «فبان دعوى الأئمة عليهم السلام» روش ائمه و طریق آن‌ها. دأب یعنی آن عادت‌شان، عادت ائمه عليهم السلام، منهج عملی‌شان و طریقه و روش‌شان در بیان احکام «لم یکن علی وجه اتضح الحكم فى كل مسألة للطائفة» طریقه و دأب‌شان نبوده است به صورتی که واضح بگردد حکم در هر مسأله‌ای برای طائفه امامیه. نه خیلی جاها توی لفافه ذکر کرده‌اند، خیلی جاها خلاف واقعه اصلاً گفتند للتقیه، حالا یک وقت للتقیه از یک دشمنی یعنی به این معنا که احکام این مخالف عامه می‌شده طبق آن‌ها فرمودند، گاهی نه، حتی ممکن است توی عامه هم نباشد ولی همان طور که صاحب حدائق فرموده علی ما بیالی برای این که اختلاف بین شیعه بشود و دشمنان نفهمند که این‌ها همه یک طائفه واحده هستند و همه این‌ها تابعین ائمه عليهم السلام هستند می‌گویند خب ائمه یا وجوب را گفتند، یا حرمت گفتند دیگر، این‌ها که دارند می‌گویند حرام است، آن‌ها که دارند می‌گویند واجب است، آن‌ها که دارند می‌گویند مستحب است پس معلوم می‌شود این‌ها همه‌شان از امام صادق نگرفتند، دور امام صادق نیستند، امام صادق که چند جور حرف نمی‌زند. این‌ها این جوری حساب می‌کردند دیگه.

«فإن الظروف التى كانوا يعيشون فيها» آن ظروف و فضاها و زمان‌هایی که «كانوا» یعنی كانوا ائمه عليهم السلام «يعيشون فيها لم تساعد على ذلك غالباً» مساعدت نداشته بر اتضاح حکم در هر مسأله‌ای که بیان جوری باشد که

اتضح حکم بر هر مسأله‌ای بشود. چرا؟ «لأجل التقية» این یک؛ «و تدریجیة بیان الاحکام» دو؛ مسأله تدریجیت بیان احکام، یعنی یک احکامی واقعاً بوده ولی این‌ها را فرمودند. کم‌کم ائمه در طول دویست و اندی سال فرمودند. بعضی چیزها هم هنوز شاید فرمودند که حضرت حجت سلام الله علیه که ظاهر شدند بیان بفرمایند. این که یک مرتبه احکام را، بخواهند همه احکام را با هم می‌فرمودند و مردم تازه مسلمان شده یا هنوز به دین عادت نکرده یک مرتبه مواجه بشوند با این همه احکام، فرار می‌کردند اصلاً از دین، اول گفتند «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» همین، بگو لا اله الا الله تفلحوا. دیگر نه نماز می‌خواهد بخوانی نه روز می‌خواهد بگیری، نه طهارت و نجاستی، نه هیجی. کم‌کم، کم‌کم حتی این احکام این که فلان چیز نجس است، فلان چیز پاک است، اگر ملاقات کرد نجس می‌شود و این‌ها در زمان پیغمبر اکرم و این‌ها خیلی جاها شاید نبوده. مرحوم امام رضوان الله علیه، کسانی که به آیه «إنما المشركون نجس» استدلال کردند بر این که مشرکون نجس هستند، ایشان یکی از اشکالاتش به استدلال به این آیه برای نجاست مشرکون، می‌فرماید اصلاً در آن زمان هنوز این نجاست فقهیه جعل نشده بوده، یا معلوم نیست جعل شده بوده. یا «و الرجز فاهجر» آن جا هم همین جور. این نجس به معنای پلیدی است نه به معنای نجاست فقهی که این جا هست و الا اقل من الاحتمال. این که مثلاً می‌گویند توی این جنگ‌ها و این‌ها خون بوده و این‌ها پس نجس بوده چه جور چیز می‌کردند؟ می‌گویند معلوم نبوده، اصلاً خون هنوز اعلام نشده بوده نجس است. به چه دلیل شما می‌گویید که آن موقع‌ها هم اعلام شده بوده خون نجس است به این شکل، بله حرمت اکل دم در قرآن شریف هست اما این که این نجس است، ملاقات اگر کرد باید کذا هست، نه معلوم نیست در آن زمان‌ها بوده. این‌ها تدریجاً بیان شده. حتی مرحوم آقای آخوند قدس سره برای مثال به این مسأله که یک احکامی انشاء شده ولی فعلی نیست، خدای متعال انشاء کرده ولی فعلی نیست بنابر مسلک آقای آخوند که می‌گوید احکام چهار مرحله دارد. مثال زده به نجاست حدید که روایت هم داریم که خدای متعالی برای حدید، همین آهن‌ها که الان توی مساجد و این‌ها به کار می‌رود، درها و فلان و تیرآهن‌ها و این‌ها، این روایت داریم که این نجس است، خدا جعل نجاست برای این کرده و چون انقطاع وحی می‌شود این وحی را هم نازل فرموده، به پیامبر اکرم فرموده اما این مودعه عند ولی امر سلام الله علیه است که عند ظهور اعلام می‌فرماید حالا نجس است. این حکمی است جعل انشائاً، اما اراده اجرا پشتوانه‌اش نیست فلذا می‌شود انشایی غیر فعلی به نظر ایشان. خب پس بنابراین هست دیگر، این بنای بر تدریجیت احکام است تا زمینه‌ها آماده بشود و این همین است ما هم تبلیغ که می‌رویم یک مرتبه توی همان روزهای اول و منبر اول یک جایی، روستایی رفتیم حالا مردم از روز اول بیاییم تمام مسائل شکوک و خلل نماز و... این‌ها گنج می‌شوند

می‌گویند بابا ول کن این نماز.. بله حالا اصلش را باید گفت کم کم این‌ها وارد... پس یکی هم تدریجیت بیان الاحکام. پس بنابراین ممکن است یک چیزی واجب بوده، مبتلی به همگانی هم هست اما نگفتند، پس از این لم بیشتر نمی‌فهمیم لم بین، از این لم بین و لم بیشتر نمی‌فهمیم نبوده. نه، لعل بوده و به خاطر تدریجیت نگفتند. یا به خاطر این که می‌خواستند القاء خلاف بکنند بین مردم، جور واجور هی گفتند.

خب می‌فرماید «و غیر ذلک من العوامل» حالا غیر از مسأله تقیه و غیر از مسأله تدریجیت احکام عوامل دیگری هم ممکن است باشد که مثلاً تسهیل. از امام صادق سلام الله علیه است که یک مدتی که اوضاع مردم خیلی مشکل شده بود از جهت اقتصادی، حضرت خمس نمی‌گرفتند. فرمود که «ما انصفناکم» اگر امروز که.. حالا ما می‌گذریم از این، چون حقش را دارند، آن‌ها حق خودشان است می‌توانند بگذرند. در یک زمان محدودی فرمودند الان با این مشکلات اقتصادی که شما دارید انصاف نیست که ما از شما بگیریم. خب یک عامل دیگری است، ترحم به مردم و این که یک مشکلی پیدا کردند. خب آن‌ها لهم این که از این خمس بگذرند و نگیرند، بعد بگیرند، این دست آن‌ها است. خب حالا ممکن است در جعل احکام هم همین جور است. مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود که همان تفویض جعل احکامی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شده به حسب روایات متعبره از حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما این است که به ما هم تفویض شده ولی ما اعمال نکردیم. حالا حضرت می‌فرماید ما اعمال نکردیم، حالا ممکن است یک امامی اعمال بفرماید، صلاح در این می‌داند که اعمال بفرماید. بنابراین کم و زیاد بفرماید، چون خدای متعال... چون آن‌ها متصل به علم الهی هستند و واقف به همه مصالح و مفسد هستند اجازه جعل حکم یا تقیید حکم و امثال آن‌ها به آن‌ها داده شده. خب به آن‌ها داده شده نه به فقهاء، به آن‌ها داده شده، آن‌ها چون این چنین هستند و این غیر از مسأله ولایت فقیه است، این دلالت در جعل احکام است.

س: و لو کان که می‌گوییم اگر بود آن وقت در مورد حکم ابلاغ شده است یا حکمی که ابلاغ نشده و نزد اهل بیت است. محل بحث مان ظاهراً گفتیم....

ج: حالا ببینیم، حالا خیلی نباید... تا ببینیم اشکال این... شما بخواهید اشکال کنید صورت ظاهر پیدا کند تا بعد ببینیم جواب آن چه می‌شود. حالا این جوری می‌گویند، می‌گوید حرفی که شما می‌زنید با این‌ها جور در نمی‌آید.

س: این جعل احکام یعنی نقض احکام قبلی آن جایی که فرمودید جعل فرق می‌کند با ... آن جا...

ج: فقیه در احکام الهی و احکام دین حق تصرف ندارد، بیاید به عنوان دین یک حکمی جعل بکند، یا یک حکمی جعل شده باشد یک قید به آن بزند یا بیاید نسخ کند، این نه. بله به عنوان خود ولیّ امر می تواند به عنوان خودش امر کند، مثل پدر به فرزندش امر می کند که این کار را انجام بده، حق امر و نهی در حوزه مباحثات پدر دارد حتی در حوزه واجبات هم دارد، بگوید همین نمازی که بر تو واجب است من امر می کنم بخوان، اگر نخواند دو تا گناه کرده بنابراین که بگوییم اطاعت پدر لازم است، هم اطاعت خدا را نکرده هم اطاعت پدرش را نکرده مخصوصاً اگر موجب عقوقش بشود. اما فقیه هم می تواند به عنوان این که مدیر جامعه است امر بکند، بگوید مالیات بده، بگوید عوارض باید بدهد، بگوید این زمین را نباید بفروشی، بگوید این کار را نباید بکنی. بله این ها دیگر امر آن فقیه می شود، مادامی هم که او... ولی خدا امر این ها را موضوع حکم قرار داده، گفته اگر ولیّ امر گفت من خدا می گویم واجب است اطاعت بکنید. همان جور که فرموده اگر بابایت گفت، خدا امر پدر را بنابر مسلک عده ای موضوع حکم خودش قرار داده گفنی وقتی پدرت گفت این کار را انجام بده، من خدا دارم می گویم اطاعتش کن. آن جا هم می فرماید من خدا می گویم وقتی فقیه گفت این کار را بکن، من خدا می گویم واجب است اطاعتش بکنی. پس بنابراین ما اگر به حرف فقیه گوش بکنیم اطاعت امر خدا را می کنیم، می گویم خدا فرموده است به حرف او، به عنوان ولیّ امر و اداره کننده جامعه باید گوش کنید. خب حالا اجازه بدهید عبارت این جا را تمام بکنیم.

«و فی کثیر من الموار صدر منهم علیهم السلام بیاناتٌ مختلفة متعارضة» چرا؟ «لایقاع الخلاف بین الشیعة» برای این که اصلاً بین شیعه اختلاف ایجاد کنند. ولو این که آن حرف هایی هم که زدند از روی تقیه نباشد، یعنی به این معنا، یعنی حرف هایی نیست که عامه چون می گویند فرمودند، نه اصلاً عامه هم ممکن است نمی گویند این حرف ها را، از این نظر مخالف با حرف عامه نیست، با انظار آن ها نیست اما برای این که عرض کردم اختلاف بین شیعه باشد، این ها شناخته نشوند به عنوان فقه واحده و دولت ها از آن ها بترسند بگویند این جمعیت کثیر همه یک مذهب را دارند، همه طرفدار امام صادق هستند بریزند این ها را قلع و قمع بکنند. نه می گویند این ها مختلف هستند. آن ها آن جور می گویند، می گویند واجب است، آن اصلاً می گوید حرام است نماز جمعه، آن می گوید واجب است، آن می خواند، آن نمی خواند، اصلاً این ها متشتت هستند، این خودش آن چیز را کم می کند.

می فرماید که «لمصالح اهم» که «اقتضت ذلک» که آن مصالح هم اقتضاء کرده است ذلک را یعنی ایقاع خلاف را. «و لم یکن طریقتهم فی بیان الشریعة مثل ما نشاهده من کثیر من الفقهاء من بیان مجموع فتاویهم فی رسالة عملیة» دأب

ائمه عليهم السلام مثل دأب فقهاء نیست که یک رساله عملیه شسته روفته دسته‌بندی کرده بنویسند به مردم بدهند. این نیست، یک جا مطلق گفتند، تبصره‌اش را امام بعدی بعد از چند سال آمده فرموده، ما حالا باید زحمت بکشیم بگوییم این مطلق است، آن مقید است، بعد توی اصول بنشینیم بحث مطلق و مقید را درست کنیم، کجاها می‌شود تقیید کرد، کجاها نمی‌شود تقیید کرد، هی توی سر هم بزنیم، این قلت و قلت بکنیم، فلان. ولی دأب آن‌ها همین بوده، این‌ها را متفرقه می‌فرمودند، دسته‌بندی کرده نمی‌فرمودند، چرا؟ برای خاطر این که تدبیری بوده برای این که این باقی می‌تواند بماند. و مرحوم والد نقل می‌کردند درس مرحوم امام در اصول که بعداً من این کلامی را که ایشان نقل می‌کردند از درس در تعادل و تراجیح مرحوم امام به قلم خودشان دیدم، آن جا هم این مطلب را ذکر کردند که یکی از حکم این که ائمه عليهم السلام به نحو دسته‌بندی شده و این جوری نفرمودند، یکی از حکم این است که با این کار خواستند خود به خود حوزه‌های علمیه تشکیل بشود، یک عده کار شبانه‌روزی‌شان همین مباحث باشد، این‌ها بشوند مدافعین خود به خود و اتوماتیک اسلام، اگر این‌ها شسته و روفته بود احتیاجی به ماها نبود. احتیاجی به این حوزه‌های علمیه نبود. خب هر کسی می‌خواند می‌گفت این‌ها است دیگر. این که الان حوزه‌های علمیه... برای ما کار درست شده و یک عده باید بیایند چه کار کنند؟ همه بیایند سر این کار شبانه‌روزی‌شان صرف فقه و اصول و استدلال و استنباط و استخراج احکام بکنند، این یکی از فوایدی است که بر این روش مترتب شده که خود به خود حوزه‌های علمیه... دیدند نمی‌شود الا این که یک عده‌ای بیایند بالاخره این کارها را بکنند، این کارها آمدند دیگه وقتی این‌ها آمدند توی حوزه‌های علمیه خود به خود شدند مدافع از اسلام، از احکام اسلام که امیدواریم این جور باشد که همه ما مدافع احکام اسلام و اسلام عزیز باشیم.

خب و لم تکن طریقه ائمه در بیان شریعت مثل آن چیزی که مشاهده می‌کنیم آن را از بسیاری از فقهاء که آن چیزی که مشاهده می‌کنیم از بسیاری از فقهاء چیست؟ «من بیان مجموع فتاویهم فی رساله عملیه» این جور نبوده دأب‌شان «حتی یقال إنه لو کان هذا ثابتاً لبان و اشتهر» بله اگر این جوری بود جای این بود که این قیاس را درست کنیم، بگوییم خب این‌ها که شسته و روفته گفتند، بنای‌شان بر این بوده که بگویند، لو کان لبان. الان مثلاً می‌گوییم، می‌گوییم آقا اگر فتوای مثلاً حضرت امام قدس سره این بود که توی نماز این هم رکن است یک چیزی مثلاً رکن است، خب لبان و ظهر توی رساله عملیه‌اش، چون بنای او بر این بوده که این جوری بیان بکند این جا، حالا که نفرموده و آن جا نیست، معلوم می‌شود که فتوای او این نیست. خب این جا جای این حرف درست می‌شود. اما اگر

بنای امام بر این نبود که فتوهایش را منظم بگوید، یک عده‌اش را می‌گفت، یک عده‌اش را نمی‌گفت، یک عده‌اش را مخفی می‌کرد، یک عده‌اش را می‌گفت جای دیگری می‌گویم، خب می‌شود بگویید حالا که توی رساله نیست نگفته، نیست؟ نه نمی‌شد. این جا هم دأب ائمه چون این بوده نمی‌توانیم بگوییم لو کان لبان.

س: ... یکی پاک است یکی نجس است یعنی یک گروه می‌گفتند نجس است؟...

ج: آره آره، فلذا همین جاهایی که متعارض است، این روایات متعارض همین است دیگر. ممکن است وجه آن همین بوده. ممکن است وجه این روایات متعارضه همین است واقعاً آن عده آمدند سؤال کردند فرموده این... حالا معمولاً ائمه علیهم السلام به کلمه نجس نمی‌فرمودند، با ارشاد بشور و نشور و این جوری، به این لسان، نجاست و طهارت را بیان می‌کردند. خب مثلاً یک عده آمدند گفتند آقا چی؟ فرض کنید آن مواردی که الان محل اختلاف بین فقهاء است که پاک است یا نجس است. مثلاً عرق جنب از حرام، از بعضی روایات استفاده می‌شود که این نجس است. از بعضی روایات فقهاء استفاده کردند نه نجس نیست، پاک است مانع صلات است ولی نجس نیست. خب اختلاف است. حالا چرا این جوری فرمودند؟ خب ممکن است یک وجه آن همین اختلاف باشد. منتها بعداً برای فقهای شیعه راه حل قرار دادند که این تعارض که می‌بینید چه کار کنید و کتاب تعادل و تراجیح اصول همان روایاتی است که خودشان حالا به ما نشان دادند، بله ما این تعارض‌ها را قرار دادیم ولی به ما یاد دادند که شما در مقام استنباط بیابید چه کار بکنید. مرجحات قرار دادند، چی قرار دادند، این‌ها آمدند گفتند هر روایتی دیدید این جوری است آن را بر آن مقدم بدارید، یا یک جا فرمودند «إذا فتخیر» بنابر مسلک تخیری‌ها و راهکار هم نشان دادند که فقهای امامیه در این ظرفی که روایات... بنابراین ما باید خیلی تشکر کنیم از ائمه علیهم السلام که آن‌ها با تدبیرشان این مسلک امامیه را نگه داشتند و از این کوران‌های عجیب و غریب که این سخت بوده، این قدر سخت بوده که نام موسی بن جعفر سلام الله علیه را نمی‌توانستند ببرند. فلذا در روایات داریم قال الرجل البغدادی. چون نمی‌توانستند ببرند. قال الرجل البغدادی، قال العبد الصالح. این قدر آدم جا دارد که خون گریه کند، چقدر در مضیقه بودند این ائمه علیهم السلام و شیعیان. ما الان این زمان ما.. توی این مضایق با لطایف الحیل و راه‌هایی که خودشان به عنایت الله می‌دانستند شیعه را عبور دادند که این بماند. این همان است که حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه به فاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود اگر می‌خواهی این نام باقی بماند باید صبر کنی. این بلال وقتی داشت اذان می‌گفت و نام

رسول خدا را برد حضرت فرمود اگر می‌خواهی این باقی بماند باید صبر بکنی، یعنی شرایط را دشمن جوری کرده که همه چیز از بین برود، این‌ها این جوری اسلام را نگه داشتند.

خب حالا می‌فرماید «و لعله...» این جوری نبوده دأب ائمه «حتی یقال إنه لو كان هذا ثابتاً لبان و اشتهر» و آن وقت «یستنتج من عدم اشتهاه عدمه» بعد بگوییم حالا چون این مشهور نشده معلوم می‌شود نیست که این مفاد قاعده لو کان لبان بود. «و لعله لأجل ذلك» برای خاطر همین که دأب ائمه این نبوده است «ذكر الشيخ الاعظم الانصاری رحمه الله أن عدم وجدان الدليل فی ما یعمّ به البلوی من المسائل لا یفید الا الظن بعدم الحکم مع ظن عدم المانع من نشره فی أول الامر من الشارع أو خلفائه علیهم السلام أو من وصلّ الیه و هذا الظن لا دلیل علی اعتباره» شیخ اعظم در یکی از کلماتش این مطلب را افاده فرموده، فرموده است که اگر ما برای یک مسأله فقهی دلیلی پیدا نکردیم نمی‌توانیم بگوییم حالا که ما دلیل پیدا نکردیم خود این دلیل پیدا نکردن دلیل بر این است که آن حکم نیست و ما احتیاجی به مراجعه به براءت و ادله مرخصه نداریم. چون بعضی‌ها این توهم را کردند که آقا وقتی دلیل نبود این خودش دلیل بر این است که نیست، پس احتیاجی به اصول عملیه نداریم، خودش دلیل بر عدم است. شیخ می‌فرماید نه، اگر در یک مسأله‌ای دیدید دلیل نیست، این دلیل بر نبودن نمی‌شود. بله فو قش این است که مظنه برای آدم می‌آورد، آن هم در کجا مظنه می‌آورد؟ در جایی که ظن به این که مانعی از گفتن نبوده. اگر انسان مظنه داشته باشد که مانعی از گفتن نبوده در عین حال دلیلی نباشد، خب این انسان مظنه پیدا می‌کند که خب نبوده و الا با این که مانعی به حسب مظنه نیست چرا نفرمودند؟ ائمه که در مقام تبیین شریعت بودند، در مقام ایصال احکام الهی به ناس بودند، به مردم بودند مانعی هم که نبوده پس چرا نگفتند؟ پس معلوم است حالا که نگفتند و دلیلی نیست، روایتی نیست معلوم می‌شود چنین حکمی نبوده. آره آدم مظنه پیدا می‌کند ولی این مظنه حجت نیست، ظن است. نه، لعل نفرمودند به خاطر چی بوده؟ به خاطر ظروف بوده، به خاطر تقیه بوده، به خاطر مصلحت تدریجیت احکام بوده، به خاطر تسهیل بوده که یک مرتبه مردم بمباران به احکام نشوند تا کم‌کم این‌ها ظرفیت پیدا بکنند بعد هی احکام متعدد، احکام متعدد به آن‌ها گفته بشود.

س: اطلاق مقامی

ج: چرا، همین اطلاق مقامی هم اتفاقاً یعنی وقتی توی شریعت می‌بینیم دلیلی بر این نیست پس معلوم می‌شود که نیست. این جا ایشان می‌فرماید نه، این جور جاها چون دلیل نیست پس نیست. اطلاق مقامی مواردش مختلف است.

یک وقت یک چیزی را می‌گویند در آن مقام قید نمی‌زند، یعنی گفتند مثلاً می‌گویند آقا اغسل ثوبک، دیگر نحوه خاصی برای شستن نمی‌گویند، این جا اطلاق مقامی می‌گوییم اقتضاء می‌کند، شستن همان جوری که دأب خودتان است. چون اغسل را گفت، خب اغسل بدون کیفیت گفتن که فایده‌ای ندارد که. پس آن جا می‌فهمیم که بقیه‌اش را به عهده خودمان گذاشته، همان که خودمان بلد هستیم، دأب‌مان هست، اما یک جا اصلاً اغسل نگفته.

س: اطلاق مقامی مجموعه ادله...

ج: همان مجموعه ادله.

بله اطلاق مقامی مجموعه ادله، شیخ می‌خواهد بفرماید که... آن هم اطلاق مقامی باز نیست. باز توجه کنید. اطلاق مقامی یعنی توی همه ادله تقیید نکرده، خصوصی، ولی دلیل هست. این جا این است که اصلاً دلیل نیست. اطلاق مقامی یعنی دلیل‌هایی هست همه‌اش اطلاق دارد مقاماً. اما این جا این است که دلیل اصلاً نیست. شیخ فرموده جایی که اصلاً دلیل نیست این عدم الدلیل، دلیل بر این نمی‌شود که حکم هم نیست.

بله فرموده: «أنَّ عدم وجدان الدلیل» نیافتن هم فرموده، نه نبودن، نیافتن دلیل. «أنَّ عدم وجدان الدلیل» در مسأله‌ای که «یعمُّ به الإبتلاء من المسائل» این «لا یفید الا الظن بعدم الحکم» البته «مع الظن عدم المانع» کجا تازه ظن به عدم حکم پیدا می‌شود؟ در صورتی که این با ظن به عدم مانع از نشر آن در اول امر از طرف شارع، یا از طرف خلفای شارع که ائمه علیهم السلام باشند، «أو من وصل الیه» یا عدم مانع از نشر از قِبَل کسانی که این حکم به دست‌شان رسیده. خب ممکن است آن‌ها مانع نداشتند گفتند، ائمه هم مانع نداشتند گفتند، اما این‌هایی که حالا به دست‌شان رسیده که روات باشند مانع پیدا کردند از گفتن. این‌ها توی تقیه واقع شدند و نگفتند. در صورتی ما می‌توانیم بگوییم ظن به عدم حکم می‌آورد که توی تمام این سلسله، ظن به عدم مانع داشته باشیم، هم از طرف شارع، هم از طرف خلفای شارع که ائمه باشند، هم از طرف روات و کسانی که این حکم به دست آن‌ها رسیده، این جا آن وقت ظن به عدم پیدا می‌کنیم ولی «و هذا الظن لا دلیل علی اعتباره» کدام دلیل اقامه شده بر این که این ظنی که از این مطلب برای شما پیدا می‌شود حجت است، بلکه دلیل بر عدمش داریم، «إنَّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً».

«و بالجمله لا یحصل من عدم اشتهار الحکم القطع بعدم ذلك الحکم بل و لا الاطمینان بعدمه» شما در مقام حجیت گفتید آن جایی که قطع بشود یا اطمینان پیدا بشود. این را گفتید، با این حرف‌هایی که ما زدیم نه قطع پیدا می‌شود